

The Position of the Book "Al-Oddah fi Osul al-Feghh" by Sheikh Tusi in the Fundamental Perspective of Sunni Scholars¹

Mahdi Mostafayi^{*}

Jalal Jalalizadeh^{}**

(Received on: 2019-04-09; Accepted on: 2019-10-06)

Abstract

The fifth century in the history of compiling the principles of Sunni jurisprudence is the era of the formation of comprehensive works based on different schools of thought. One of the important features of this group of compilations is the citation of the fundamental opinions of the scholars of the previous centuries such as Abu Ali Jobbayi, his son Abu Hashem, Abu Abdollah Basri, and Ghazi Abd al-Jabbar, whose books have not reached us, and therefore, there is no other way to know their opinions except to study the fundamental books written in later centuries, especially the fifth century. This century is also considered a turning point in Twelver Shiism. It was the time when the principles of jurisprudence were compiled in an inclusive and comprehensive form, in which there are many citations of Sunni fundamentalists, which can, along with other Sunni sources, be considered as a source for knowing the sayings of Sunni elders, especially those whose writings became impossible to access in later centuries. In this article, by choosing the book "Al-Oddah fi Osul al-Feghh" by Sheikh Tusi, written in the fifth century, and by examining some of the topics of the book, which contain the opinions of Sunni fundamentalists, we have tried to determine the position of the book and the opinions expressed in it from the aforementioned perspective.

Keywords: Al-Oddah fi Osul al-Feghh, Sheikh Tusi, Imamiyyah, Sunnis, Quoting Opinions.

1. This article is taken from: Mahdi Mostafayi, "Investigating the Method of Expressing and Criticizing the Fundamental Opinions of Sunnis in the Book Al-Oddah fi Osul al-Feghh", 2019, PhD Thesis, Supervisor: Jalal Jalalizadeh, Faculty of Theology, University of Tehran, Tehran, Iran

* PhD Student in Shafei Jurisprudence, Faculty of Theology, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author), mehdi.mostafie@ut.ac.ir.

** Assistant Professor, Faculty of Theology, University of Tehran, Tehran, Iran, jalalizadeh@ut.ac.ir.

جایگاه کتاب العدة فی اصول الفقه اثر شیخ طوسی در آرای اصولی بزرگان اهل سنت^۱

مهدی مصطفایی*

جلال جلالی‌زاده**

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۷/۱۴]

چکیده

قرن پنجم در تاریخ تدوین اصول فقه اهل سنت عصر شکل‌گیری تدوینات اصولی جامع بر پایه مذاهب فکری مختلف است. از ویژگی‌های مهم این دسته از تألیفات نقل آرای اصولی بزرگان اصولی قرون پیشین همچون ابوعلی جبایی، فرزندش ابوهاشم، ابوعبدالله بصری، و قاضی عبدالجبار است که کتاب‌هایشان به دست ما نرسیده و برای شناخت آرایش‌شان چاره‌ای جز مطالعه کتب اصولی نگاشته‌شده در قرون بعد، مخصوصاً قرن پنجم، نداریم. در مذهب امامیه نیز قرن پنجم نقطه عطف به شمار می‌آید و زمان تدوین اصول فقه به صورت شامل و جامع است که در آنها منقولات بسیاری از اصولیان اهل سنت وجود دارد که می‌تواند منبعی برای شناخت اقوال این بزرگان در کنار سایر منابع اهل سنت به شمار رود، به‌ویژه آن دسته از علمایی که امکان دسترسی به تألیفاتشان در قرون بعد ناممکن شده است. در این مقاله با انتخاب کتاب العدة فی اصول الفقه تألیف شیخ طوسی از کتب تألیف‌شده در قرن پنجم، و بررسی برخی مباحث این کتاب، که حاوی نقل آرای اصولیان اهل سنت است، کوشیده‌ایم از منظر مذکور به جایگاه این کتاب و آرای منقول در آن بنگریم.

کلیدواژه‌ها: العدة فی اصول الفقه، شیخ طوسی، امامیه، اهل سنت، نقل آرا.

۱. برگرفته از: مهدی مصطفایی، بررسی کیفیت طرح و نقد آرای اصولی اهل سنت در کتاب العدة فی اصول الفقه، رساله دکتری، استاد راهنما: جلال جلالی‌زاده، دانشکده الاهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران، ۱۳۹۸.

* دانشجوی دکتری فقه شافعی، دانشکده الاهیات دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
mehdi.mostafaei@ut.ac.ir

** استادیار دانشکده الاهیات دانشگاه تهران، تهران، ایران jalalizadeh@ut.ac.ir

مقدمه

یکی از نقاط عطف در تاریخ رشد علم اصول فقه، چه در مذهب امامیه و چه در مذهب اهل سنت، قرن چهارم و پنجم است. دامنه تدوین اصول فقه در میان اهل سنت، که با تألیف کتاب *الرسالة* به دست امام شافعی آغاز شده بود، در قرون چهارم و پنجم گسترش یافت، و مذاهب اصولی مختلف اهل سنت همچون معتزله، اشعریه، ظاهریه و حنفیه پدیدار شدند و علمای هر کدام از این مذاهب، چارچوب و کلیات مذاهب فکری‌شان را طرح‌ریزی و ترسیم کردند.

تلاش این دسته از علما و بزرگان زمانی نمود بیشتری پیدا می‌کند که به آثار علمای اصولی قرون بعد از آنها نظری بیفکنیم. با نگاهی سریع در کتاب‌های اصولی قرون بعد مشخص می‌شود بیشتر این کتاب‌ها در بسط یا تخیص کتاب‌های اصولی قرن چهارم و پنجم نگاشته شده، یا گردآورنده آرا و منقولات علمای پیشگام این علم همچون امام شافعی، ابوعلی جبایی، ابوهاشم جبایی، ابوالحسن کرخی، قاضی عبدالجبار، قاضی ابوبکر باقلانی، ابوالحسن اشعری، و ابوالحسن بصری بوده است.

از نکات در خور توجه درباره تألیفات و تدوینات اصولی قرن پنجم این است که این تألیفات هم به همت بزرگانی نظیر ابواسحاق شیرازی، امام الحرمین، قاضی ابوبکر باقلانی، قاضی ابویعلی، و غزالی تألیف شده که هر کدام خود صاحب‌نظر و ناقدند، و هم پل ارتباطی ما برای آشنایی با آرا و نظریات علمای قرن سوم و چهارم به شمار می‌روند، چراکه بسیاری از کتاب‌ها و مدونات قرن سوم و چهارم به دست ما نرسیده و به مصنفات اعلامی همچون ابوعلی، ابوهاشم، قاضی عبدالجبار، قاضی ابوبکر باقلانی، تماماً یا بعضاً، دسترسی نداریم؛ چنان‌که محمد الزحیلی می‌گوید:

کتابی اصولی که به دست علمای قرون سوم و چهارم نوشته شده باشد به دست ما نرسیده است و قدیمی‌ترین کتاب‌ها از این قرون کتاب *المعتمد* ابوالحسن معتزلی (متوفای ۳۴۰ ه.ق.) و *البرهان والورقات* امام الحرمین (متوفای ۴۷۸ ه.ق.) و *المستصفی غزالی* (متوفای ۵۰۵ ه.ق.) و *تقویم الادلة* دبوسی (متوفای ۴۳۰ ه.ق.)

است و در واقع کتاب‌های اصولی امام‌الحرمین و به‌ویژه البرهان از نخستین کتاب‌ها بعد از کتاب الرسالة امام شافعی است که به روش متکلمان نوشته شده و به دست ما رسیده است (زحیلی، ۱۴۱۲: ۱۶۵-۱۶۶).

گرچه کتب اصولی مختصر و محدود به برخی از مباحث اصولی در میان اهل سنت در قرن چهارم و پنجم بسیار است، در این دوران کتاب‌های جامعی هم از اصولیان اهل سنت به جای مانده است، مثل: المعتمد تألیف ابوالحسین بصری (متوفای ۴۳۶ ه.ق.) از سران معتزله و شارح کتاب العمد قاضی عبدالجبار (متوفای ۴۱۵ ه.ق.)، التقریب والإرشاد قاضی ابوبکر باقلانی (متوفای ۴۰۳ ه.ق.) از سران اشعریه و مالکی مذهب، الفصول فی الأصول نوشته جصاص رازی (متوفای ۳۷۰ ه.ق.) از کتاب‌های اصولی در مذهب حنفیه و العدة فی اصول الفقه تألیف قاضی ابویعلی (متوفای ۴۵۸ ه.ق.) حنبلی مذهب؛ برخی از این کتاب‌ها قبل از العدة فی اصول الفقه شیخ طوسی تألیف شده و چه‌بسا برخی از آنها از منابع شیخ طوسی در نقل آرای اصولی اهل سنت بوده باشد. افزون بر این کتاب‌ها، می‌توان به البرهان امام‌الحرمین (متوفای ۴۷۸ ه.ق.) و التبصرة ابواسحاق شیرازی (متوفای ۴۷۶ ه.ق.) از شافعیه اشاره کرد که معاصر العدة فی اصول الفقه شیخ طوسی تألیف شده و این دو کتاب به دلیل نقل آرای اصولیان پیش از خود، میان اهل سنت همواره محل توجه بوده است.

از جانب دیگر، اواخر قرن چهارم، و به‌ویژه قرن پنجم، در سیر تاریخی بلوغ علم اصول فقه در امامیه نیز نقطه عطف به شمار می‌رود. امامیه که به دلایلی همچون اعتقاد به امامت و دسترسی به ائمه (ع)، تا اوایل قرن چهارم و زمان غیبت کبرا، نیاز چندانی به تألیف و تدوین اصول فقه احساس نمی‌کردند، در این زمان به اجتهاد و وضع قواعد اصولی روی آوردند. در واقع، شکل‌گیری علم اصول فقه در این مذهب را می‌توان به این دوران نسبت داد. علمای امامیه، خصوصاً در اوایل قرن پنجم، در تدوین و شکل‌دادن به علوم مذهب خویش بسیار کوشیدند و در میان این علوم، تألیفاتشان جدای از اهمیت، در زمینه علم اصول فقه در این مذهب تازگی و نوآوری هم داشت.

جایگاه کتاب *العدة فی اصول الفقه* اثر شیخ طوسی در آرای ... / ۴۰۹

گرچه امامیه نیز همچون اهل سنت به وجود مدونات و تألیفاتی در اصول فقه، خصوصاً در برخی از موضوعات این علم در قرون قبلی، قائل اند (مانند *الانفاظ* تألیف هشام بن حکم و *علل الحدیث* تألیف یونس بن عبدالرحمن مولى آل یقطین و ...)، اما این آثار هم به دست ما نرسیده است. همین موضوع اهمیت کتاب‌های اصولی مدون قرن پنجم را نزد امامیه چند برابر می‌کند، چراکه این تألیفات هم از لحاظ چگونگی تدوین علم اصول فقه به دست امامیه و بیان دیدگاه‌های اصولی آنها در خور توجه است و هم از لحاظ نقل آرای اصولی بزرگان مذاهب امامیه و اهل سنت که کتاب‌هایشان در قرون بعد در دسترس نبوده است. *التذکره* شیخ مفید، *الذریعة* شریف مرتضی و نیز *العدة فی اصول الفقه* شیخ طوسی از کتاب‌های مهم تألیفی در مذهب امامیه در قرن پنجم است.

۱. اهمیت *العدة فی اصول الفقه*

به نظر می‌رسد در میان آثار اصولی در مذهب امامیه *العدة فی اصول الفقه* شیخ طوسی به جهت تأخیر و تلمذ وی از آثار استادانش، یعنی شیخ مفید و شریف مرتضی، اهمیت بیشتری داشته باشد، چنان‌که محمدرضا انصاری قمی، محقق کتاب *العدة فی اصول الفقه*، در این باره می‌گوید:

برای درک تحول عظیمی که در کتاب *العدة* وجود دارد، کافی است اباحت و آرای شیخ طوسی را با آرای استاد او شریف مرتضی در کتاب *الذریعة* مقایسه کنیم، خواهیم دید که *العدة* مشتمل بر تمامی مباحث اصول و مسائل آن است و در نهایت بسط و تحقیق و عمق این مباحث نگاشته شده است (انصاری قمی، در: طوسی، ۱۴۱۷: ۷۲).

شیخ طوسی در *العدة فی اصول الفقه*، هم به نقل آرای اصولی استادانش از امامیه توجه می‌کند و هم از بسیاری اصولیان اهل سنت آرا و نظریات اصولی نقل می‌کند. آرای که او از اصولیان امامیه نقل می‌کند دو قسم است: برخی را صراحتاً به صاحبان این اقوال منتسب می‌کند که تقریباً تمامی این اقوال منسوب به استادانش، یعنی شیخ مفید و شریف مرتضی،

است که البته آنها خود دارای تصنیف مستقل بودند و غالب نظریاتشان در این کتب موجود است (طوسی، ۱۴۱۷: ۳۴/۱، ۷۱، ۸۲، ۷۰، ۲۲۰ و ...)، و برخی دیگر از این نظریات را بدون اینکه صراحتاً به شخص خاصی منسوب کند از جانب مذهب امامیه می‌داند، چنان‌که درباره اجماع می‌گوید: «و ذلك غير صحيح على قاعدة مذاهبنا لأن الاجماع عندنا» (همان: ۸/۱)، «واللّٰذی نذهب الیه» (همان: ۶۰۲/۲) و «و هو مذهب جمیع شیوخنا المتکلمین المتقدمین والمتأخرین» (همان: ۷۲۵/۲-۷۲۶).

آنچه در این میان کمتر به آن توجه شده آرا و اقوالی است که در کتب امامیه، خصوصاً در قرن پنجم، از اصولیان اهل سنت نقل شده است. با مراجعه به کتاب‌های تألیف‌شده در این عصر، خصوصاً *الذریعة* شریف مرتضی و *العدة فی اصول الفقه* شیخ طوسی، می‌بینیم که در این کتاب‌ها آرا و نظریات بسیاری از اصولیان اهل سنت نیز نقل، تحلیل و بررسی شده است و آرای بزرگانی همچون امام شافعی، ابوعلی جبایی، ابوهاشم جبایی، قاضی عبدالجبار، ابوالحسن کرخی، ابوالحسن بصری و ابن سربج را می‌توان در آنها یافت.

آنچه در این میان بیشتر جلب توجه می‌کند کثرت آرای منقول از بزرگان اصولی معتزله همچون ابوعلی جبایی، ابوهاشم جبایی و قاضی عبدالجبار است. البته این مسئله به چند دلیل دور از انتظار نیست: یکی اینکه شریف مرتضی مؤلف *الذریعة* از شاگردان قاضی عبدالجبار بوده است (نک: ابن مرتضی، ۱۳۸۰: ۱۱۷) و قاعدتاً ارجاعات او به قاضی عبدالجبار می‌تواند در کنار کتاب‌هایی همچون *المعتمد* ابوالحسن بصری برای شناخت آرای قاضی عبدالجبار محل توجه قرار گیرد. دوم اینکه، چون شیخ مفید، شریف مرتضی و شیخ طوسی هر سه در بغداد زیسته‌اند و بغداد مرکز آرای علمی، کلامی و اصولی معتزله به شمار می‌رفت، تأثیر و تأثر آنها از این مشرب فکری نسبت به سایر مذاهب فکری اهل سنت بیشتر بوده است. دلیل سوم، اشتراکاتی است که در مبانی فکری معتزله و امامیه وجود دارد که این اشتراکات ناشی از خصیصه عقل‌گرایی این دو گروه در رویکردشان به مسائل اصولی، کلامی و اعتقادی است.

از نکاتی که با مطالعه کتاب *العدة* نمایان، و از خلال بررسی ترجیحات نویسنده کتاب پدیدار می‌شود، تمایل شیخ طوسی به نقل و ترجیح آرای معتزله است، چراکه بیشترین آرای نقل شده از اهل سنت در کتاب از ابوعلی، ابوهاشم، ابوعبدالله بصری، قاضی عبدالجبار و ابوالحسن کرخی است که این دسته از علما همگی معتزلی‌اند، بلکه از سران این مذهب فکری به شمار می‌روند. ابوهاشم، عبدالسلام بن محمد جبایی (متوفای ۳۲۱ ه.ق.) و ابوالحسن کرخی (متوفای ۳۴۰ ه.ق.) شاگرد ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبایی (متوفای ۳۰۳ ه.ق.) بوده‌اند و ابوعبدالله حسین بن علی بصری (متوفای ۳۶۹ ه.ق.) نیز شاگرد ابوالحسن کرخی و استاد قاضی عبدالجبار معتزلی (متوفای ۴۱۵ ه.ق.) بوده است. شریف مرتضی از علمای امامیه و استاد شیخ طوسی نیز از شاگردان قاضی عبدالجبار است. در واقع، شریف مرتضی و از طریق او شیخ طوسی در سلسله علمای معتزلی مسلک قرار می‌گیرند و نقل قول‌های شیخ طوسی چه از طریق شریف مرتضی و چه از طریق دیگر استادانش دسترسی نزدیکی به منابع اصلی سلسله علمای پیشگام معتزله دارد. لذا وجود منقولات فراوان از معتزله نباید دور از انتظار باشد و اصولاً در مسائل اصولی و برخی از مباحث اعتقادی به دلیل گرایش عقلی در تفکرات امامیه و معتزله، اشتراکاتی در مبانی فکری‌شان ایجاد شده است. به همین سبب می‌بینیم شیخ طوسی در بسیاری از ترجیحات به اقوال معتزله روی می‌آورد.

اما آنچه جایگاه کتاب *العدة* را در میان دیگر کتب اصولی امامیه در آن عصر پررنگ‌تر می‌کند شاید این دلایل باشد: نخست اینکه، شیخ طوسی شاگرد شیخ مفید و شریف مرتضی بوده و قاعدتاً از آرا و نظریات و منقولات آنها نیز، علاوه بر سایر استادانش، بهره‌مند بوده است. دیگر اینکه، کتاب *العدة* نسبت به دیگر کتب اصولی امامیه در این قرن مزیت‌هایی مثل جامعیت در مطرح کردن مباحث اصولی و ابداع در سبک و سیاق توضیح و تحلیل مطالب اصولی دارد که بر اهمیت این کتاب می‌افزاید و وجود برخی آرای خاص مؤلف همچون اعتقاد به حجیت خبر واحد و تأثیر این آرا بر سایر علمای امامیه در قرون بعد، اهمیتش را دوچندان می‌کند. دلیل سوم در اعتلای جایگاه کتاب *العدة* وجود ارجاعات و استنادات و منقولات صریحی است که در این کتاب وجود دارد، و فراوانی این ارجاعات

نسبت به کتاب‌های التذکرة شیخ مفید و الذریعة شریف مرتضی است. بالأخره دلیل چهارم تفاوت نسبت ارجاعات و استناداتی است که در هر کدام از این کتاب‌ها وجود دارد، مثلاً اگر به تعداد دفعات ذکرشدن نام علمایی همچون امام شافعی، ابوهاشم، ابوعلی، قاضی عبدالجبار، ابوالحسن کرخی و ابوعبدالله بصری در کتاب‌های الذریعة و العدة رجوع کنیم، می‌بینیم که در الذریعة نام امام شافعی ۱۰ بار، ابوهاشم ۱۸ بار، ابوعلی ۲۱ بار، ابوالحسن کرخی ۳ بار و ابوعبدالله بصری ۴ بار ذکر شده و عجیب اینکه از قاضی عبدالجبار نامی نبرده‌اند، با وجود اینکه شریف مرتضی را از شاگردانش به شمار آورده‌اند (نک.: شریف مرتضی، بی‌تا: ۵۸۵-۵۸۷). در مقابل، اگر به تعداد دفعات تکرار اسامی همین دسته از علما در کتاب العدة بنگریم، می‌بینیم که نام امام شافعی ۲۶ بار، ابوعلی ۲۴ بار، ابوهاشم ۲۸ بار، ابوالحسن کرخی ۲۴ بار، ابوعبدالله بصری ۲۳ بار و قاضی عبدالجبار ۷ بار ذکر شده است. این آمار زمانی بیشتر نمایان می‌شود که آنها را با تعداد ارجاعاتی که در این کتاب‌ها به اصولیان امامیه شده است مقایسه کنیم که می‌بینیم در الذریعة هیچ ارجاعی به اقوال شیخ مفید وجود ندارد، اما در العدة فی اصول الفقہ به نام استادان مؤلف و نقل قول از آنها توجه شده و شیخ طوسی در کتابش ۲۵ بار از شریف مرتضی و ۱۵ بار از شیخ مفید نام می‌برد (نک.: طوسی، ۱۴۱۷: ۷۹۴/۲-۷۹۷). در العدة فی اصول الفقہ به آرای علمای اصولی دیگری نیز اشاره شده که فراوانی ارجاعات به اقوالشان کمتر از دفعاتی است که ذکر شد. مثلاً از ابوالقاسم بلخی سه بار، نظام یک بار، قاضی ابویوسف یک بار، ابن‌سریج چهار بار، ابوالحسن بصری یک بار، ابوبکر قفال یک بار و از عیسی بن آبان سه بار نام برده شده است (نک.: همان: ۷۹۴/۲-۷۹۷).

با توجه به اینکه آرای برخی از اصولیان اهل سنت، به‌ویژه بزرگانی از معتزله، را غالباً از طریق نقل آنها از طریق دیگر کتب اصولی می‌شناسیم، در مذهب اهل سنت نیز برای شناخت آنها غالباً به کتب اصولی تألیف‌شده در قرن پنجم رجوع می‌شود. نکته در خور توجه اینکه در کتب اصولی امامیه نیز می‌توان به بسیاری از نظریات و آرای این دسته از علمای اهل سنت دست یافت و آنها را شناخت و بررسی کرد. با توجه به اینکه فراوانی این

جایگاه کتاب *العدة فی اصول الفقه* اثر شیخ طوسی در آرای ... / ۴۱۳

نقل اقوال در *العدة* بیشتر است تمرکز این مقاله در بررسی آرای منقول از اصولیان اهل سنت در کتب امامیه در قرن پنجم بر روی کتاب *العدة فی اصول الفقه* اثر شیخ طوسی است.

۲. روش شیخ طوسی در انتساب آرای اصولی به علمای اهل سنت

در کتاب *العدة* به نقل آرای اصولیان اهل سنت اهمیت خاصی داده شده و بسیاری از مباحث این کتاب با اشاره به آرای اصولیان صاحب‌نام اهل سنت در آن عصر آغاز شده است. اما می‌توان از لابه‌لای روش نقل او در این زمینه و نیز اشاراتی که بعضاً هنگام نقل آرا کرده و چگونگی آگاهی خود را از برخی نمونه‌ها ذکر کرده است، به پاسخش به این پرسش‌ها دست یافت: شیخ طوسی چگونه به آرای اصولیان اهل سنت علم پیدا کرده است؟ آیا آگاهی او از آرا و بینش اصولی اهل سنت برگرفته از اجتهاد خودش بوده و با توجه به فروعات فقهی و فتاوای مذاهب، این آرا را به این دسته از اصولیان نسبت داده است؟ یا اینکه او از طریق استادانش، به‌ویژه استادانی که از اهل سنت بوده‌اند، به این شناخت دست یافته است؟ به عبارتی، نقل‌های او از علمای اهل سنت از سر حدس و از روی اجتهاد بوده یا به روش حسی بوده و آن را از دیگر استادان اخذ و نقل کرده است؟ در این خصوص نمونه‌هایی از نقل‌قول‌های شیخ طوسی در مباحث مختلف کتاب *العدة* را بررسی می‌کنیم تا روش و چگونگی نقل و میزان شناخت و آگاهی، و نیز دقت مؤلف در نقل این اقوال روشن شود.

۲. ۱. آرای منقول درباره دلالت نهی بر فساد یا عدم فساد منهی عنه

شیخ طوسی درباره دلالت نهی بر فساد یا عدم فساد منهی عنه می‌گوید:

اهل ظاهر و بسیاری از فقها، اعم از اصحاب شافعی و ابوحنیفه، و بسیاری از متکلمان معتقدند نهی بر فساد منهی عنه دلالت دارد. اکثر متکلمان و باقی فقها معتقدند نهی بر غیر مجزی بودن منهی عنه دلالت ندارد. این قول را ابو عبدالله بصری از ابوالحسن کرخی نقل می‌کند و برخی از اصحاب شافعی نیز همین نظر را دارند (همان: ۲۶۰/۱-۲۶۱).

در آخر همین فصل مؤلف با اشاره به برخی از علمای اصولی می‌گوید:

اما مذهب کسی که با مذهبی که ذکر کردیم (یعنی همان اقتضای فساد منهی‌عنه به سبب نهی، و نهی را راهی برای شناخت فساد منهی‌عنه دانستن) مخالفت می‌کند و آن را مجزی می‌داند؛ در این زمینه ابوعبدالله بصری از ابوالحسن کرخی نقل می‌کند که هر گاه وقوع منهی‌عنه به همان صورتی باشد که از آن نهی شده است، فسادش واجب است. زیرا در صورتی آن عمل صحیح است که مطابق شروط خود انجام شود و نهی از آن، صحتش را مختل کرده است. اما سایر موارد منهی‌عنه که چنین نباشند مجزی خواهند بود. همچنین، از شافعی نقل شده است که در کتابش ذکر کرده است: در آنچه از آن نهی شده است فاسد و غیر فاسد وجود دارد، به شرطی که نهی اقتضای معصیت‌بودن جمیع آن را داشته باشد و هدف از آن تأدیب نباشد. آنچه فاسد است چیزی است که به روشی حرام به آن دست یافته شود، مانند مالکیت بر ملک غیر یا بر فروج، چراکه اگر اینها مجزی باشد و به وسیله منهی‌عنه به آنها دست یافته شود مباح می‌شود. قول دیگری هم از او نقل شده است که می‌گوید اگر از عملی به گونه‌ای نهی شود که مختص آن فعل باشد واجب است که فاسد باشد. تمام آنچه ذکر کردیم بنا بر مذهب کسی بود که می‌گوید نهی دلالت بر فساد منهی‌عنه ندارد و برای فرق قائل‌شدن میان فاسد و غیر فاسد به دلیل دیگری نیازمند است. اما کسی که همانند ما، نهی را دالّ بر فساد منهی‌عنه می‌داند احتیاجی به آن ندارد (همان: ۲۶۶/۱-۲۶۷).

اقوالی را که شیخ طوسی در این باره نقل کرده است می‌توان در کتب اصولی اهل سنت دید، چنان‌که ابوالحسن بصری درباره دلالت نهی بر فساد منهی‌عنه می‌گوید:

علما در این باره اختلاف نظر دارند؛ برخی از اصحاب ابوحنیفه و نیز برخی از اصحاب شافعی می‌گویند نهی اقتضای فساد منهی‌عنه را دارد و فقهای دیگر می‌گویند اقتضای فساد را ندارد. این قول، مذهب شیخ ابوالحسن و ابوعبدالله و قاضی القضاة نیز هست. قاضی القضاة می‌گوید این ظاهر مذهب شیوخ ما از متکلمان است. به نظر من نهی در عبادات اقتضای فساد منهی‌عنه را دارد، اما در عقود و ایقاعات چنین نیست (ابوالحسن بصری، ۱۳۸۴: ۱۷۰/۱-۱۷۱).

جایگاه کتاب *العدة فی اصول الفقه* اثر شیخ طوسی در آرای ... / ۴۱۵

ابوالحسن بصری در باب ذکر برخی از منهی عنه که فاسد است و برخی دیگر که فاسد نیست به قول ابوعبدالله اشاره می‌کند:

یکی از اینها قول ابوعبدالله است که می‌گوید منهی عنه اگر به گونه‌ای انجام شود که از آن نهی شده است، برخی از شرایط شرعی خود را از دست داده است و باید فاسد باشد، مانند بیع غرر. اما هر گاه شرایط شرعی را فاقد نباشد فاسد نیست (همان: ۱۷۹/۱).

ابوبکر جصاص رازی، از شاگردان ابوالحسن کرخی، درباره اقتضای فساد منهی عنه می‌گوید: «مذهب اصحاب ما این است که ظاهر نهی اقتضای فساد منهی عنه را، اعم از عقود و عبادات، دارد، مگر اینکه دلالت جواز موجود باشد (جصاص رازی، ۱۴۰۵: ۱۶۹/۲). او در ادامه به نظر شیخ ابوالحسن کرخی اشاره می‌کند:

شیخ ما ابوالحسن رحمه الله نیز همین نظر را دارد، اما با وجود این می‌گوید دلالت وجود دارد که اگر نهی به غیر از منهی عنه متعلق باشد نه خود منهی عنه، نه در عقود و نه در عبادات اقتضای فساد ندارد. به نظر من، آنچه او می‌گوید مذهب دیگر اصحاب ما نیز هست و عبارت آنها بر همین دلالت دارد (همان: ۱۷۲/۲).

رازی در ادامه در تبیین رأی ابوالحسن کرخی می‌گوید:

ابوالحسن رحمه الله می‌گوید ظاهر نهی بر فساد منهی عنه دلالت دارد، به این صورت که منهی عنه برای فاعل آن مجزی نخواهد بود؛ بر این امر نیز دلالت وجود دارد که اگر نهی راجع به نفس عقد یا قربتی مفعول نباشد یا راجع به شروط اختصاصی منهی عنه نباشد مانع جواز نیست، مانند انجام دادن بیع در هنگام اذان جمعه (همان).

شیخ طوسی اقوالی را که از امام شافعی نقل کرده است بدون ذکر نام کتاب امام شافعی، به کتاب او منتسب می‌کند و این یعنی آن را از سر حدس نقل نمی‌کند. در این خصوص با مراجعه به کتاب *الرسالة* می‌بینیم که شافعی می‌گوید:

نهی واردشده در شریعت دو معنا دارد: یکی اینکه آنچه از آن نهی شده است حرام بوده و جز با شروطی که در قرآن بر آن دلالت شده یا بر زبان پیامبر ذکر شده است حلال نیست. اگر رسول خدا از چیزی از این امور نهی کند، نهی تحریم است و وجهی غیر از تحریم ندارد، مگر اینکه بر معنایی باشد، چنان‌که ذکر کردم (شافعی، ۱۳۵۸: ۳۴۳/۱).

امام شافعی، در ادامه، از باب مثال به شروط شرعی نکاح اشاره می‌کند و نمونه‌هایی مانند نکاح زن بر عمه یا خاله را از این نوع، و فاسد می‌داند (نک: همان: ۳۴۵/۱). وی درباره حالت دیگر نهی به نمونه‌هایی مانند امر رسول خدا (ص) به غلام که از جلوی دست خود غذا بخورد و نهی او از اینکه از بالای بشقاب غذا بخورد و نمونه‌هایی دیگر اشاره می‌کند و می‌گوید در این مواقع نهی از چیزی وجود دارد که فرد آن را به گونه‌ای انجام دهد و امر به اینکه آن را به روشی غیر از آنکه از آن نهی شده است، انجام دهد. مثلاً می‌گوید امر به خوردن از جلوی دست خود و نهی از خوردن از بالای طعام در حالی که خوردن از تمام اجزای آن مباح است، فقط به دلیل تأدیب درباره خوردن از جلوی دست خویش است (نک: همان: ۳۴۹/۱). سپس درباره فرق میان این دو حالت (با تصریح به اینکه ارتکاب هر کدام از این نمونه‌هایی که از آنها نهی شده، معصیت به شمار می‌رود) می‌گوید:

در یکی از حالات فرد به چیزی مباح امر شده که برایش حلال است، پس آنچه را برایش حلال است حلال دانسته‌ایم و آنچه را بر او تحریم شده حرام می‌دانیم و چیزی که بر او حرام شده غیر از چیزی است که برایش حلال است و معصیت او، چیز مباح را بر او حرام نمی‌کند، بلکه بر او حرام است که آن معصیت را مرتکب شود (همان: ۳۵۳/۱).

در ادامه، درباره حالت دیگر می‌گوید:

اما فروج زن حرام است و جز با نکاح یا ملک یمین مباح نمی‌شود و اگر عقد نکاح یا بیعی که از آن نهی شده به صورت تحریمی صورت گیرد، حلال

جایگاه کتاب *العدة فی اصول الفقه* اثر شیخ طوسی در آرای ... / ۴۱۷

نمی‌شود مگر به صورتی که خداوند آن را حلال گردانیده است و بر اصل تحریم خود باقی می‌ماند (همان).

می‌بینیم که شیخ طوسی در این باره نقل قول نسبتاً جامع و صحیحی مطرح کرده و روش نقل‌هایش مظنه نقل حسی است؛ اقوالی که از ابوالحسن کرخی و شافعی نقل کرده صحت، دقت و شمول دارد. در این زمینه در میان کتب اهل سنت بیشترین اشتراک در نقل اقوال در کتاب *العدة* با کتاب *المعتمد* دیده می‌شود، اما در *المعتمد* به نظر شافعی در این باره اشاره نشده است. در مقابل، ابوالحسن بصری از قاضی عبدالجبار نام برده که شیخ طوسی در این باره به قول او اشاره نکرده است. دیگر اصولیان اهل سنت نیز کمابیش اقوال نزدیکی را در این مسئله ذکر کرده‌اند، اما منقولات شیخ طوسی، ابوالحسن بصری، جصاص رازی و قاضی ابوبکر باقلانی (باقلانی، ۱۴۱۸: ۳۳۹/۲-۳۴۰)، در این خصوص شمول بیشتری دارد و تصریحاتشان در نقل اقوال بیشتر است.

۲.۲. آرای منقول درباره تخصیص عموم با خبر واحد

شیخ طوسی درباره تخصیص عموم با خبر واحد می‌گوید:

قائلان به حجیت اخبار آحاد در اثبات احکام، در این مسئله اختلاف نظر دارند: برخی از آنها تخصیص عموم به اخبار آحاد را در هر حال جایز دانسته‌اند مگر اینکه مانعی در این باره موجود باشد. این قول مذهب اکثر فقها و متکلمان است و ظاهر قول شافعی و اصحاب او همین قول است و نیز قول ابوالحسنین و غیر آنان است (طوسی، ۱۴۱۷: ۳۴۳/۱).

نقل شیخ طوسی از ابوالحسنین بصری صحیح است و او تخصیص را در اینجا جایز می‌داند (ابوالحسنین بصری، ۱۳۸۴: ۲۵۵/۱ و ۱۵۵/۲)، این یگانه مبحثی است که در کتاب *العدة* از ابوالحسنین بصری یاد می‌شود و قول جواز درباره تخصیص عموم با اخبار آحاد از او نقل می‌شود. درباره نقل شیخ طوسی از امام شافعی، چنان‌که او نقل کرده است امام شافعی تخصیص عموم با اخبار آحاد را جایز می‌داند و در کتاب *الرسالة* بابی تحت عنوان «ما نزل عاماً، دلت السنة علی أنه یراد به الخاص» در این باره ذکر کرده است (نک: شافعی، ۱۳۵۸:

۶۴/۱؛ اما روش نقل قول شیخ طوسی از امام شافعی در این زمینه دقت می‌طلبد، چراکه برخلاف دیگر اقوالی که از او نقل می‌کند در این خصوص ظاهراً به طور حدسی و بر اساس دیگر آرای او، این قول را به او نسبت می‌دهد. چنان‌که از این نمونه‌ها پیدا است غالب اقوالی که شیخ طوسی نقل می‌کند حسی و با شناخت آن از طریق استادان و دیگر کتب اصولی است و نمونه‌هایی مانند نمونه بالا را که ظاهراً به روش حدسی نقل کرده، با الفاظ متفاوتی آورده است. این تعبیر از نقل قول‌هایی که او مطرح کرده، در نمونه‌هایی که در ادامه بررسی می‌شود نیز مشهود است، اما در ادامه علاوه بر بررسی روش نقل، اختصاصی‌بودنش نیز مد نظر قرار می‌گیرد.

۳. جست‌وجوی مصادیق اختصاصی منقول از اصولیان اهل سنت در کتاب *العدة فی اصول الفقه* اثر شیخ طوسی

نظریات و آرای اصولی‌ای که شیخ طوسی در کتاب *العدة* از اصولیان اهل سنت نقل کرده، ناشی از شناخت و آگاهی مؤلف از این آرا بوده و از نمونه‌هایی که ذکر شد می‌توان صحت و دقت در نقل این آرا را نتیجه گرفت. با توجه به نمونه‌های مذکور و نمونه‌هایی که در ادامه ذکر خواهد شد حسی‌بودن نقل غالب این منقولات مشخص است و جز در نمونه‌هایی که مؤلف خود اشاره می‌کند، ظاهراً غالب منقولات ناشی از نقل شیخ طوسی از استادان و کتاب‌هایی است که در کتاب *العدة* به آن اشاره می‌کند. در ادامه نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم که مظنه اختصاصی‌بودن نقلشان در کتاب *العدة*، و نه در دیگر کتب اهل سنت معاصر آن، می‌رود.

۳. ۱. آرای منقول درباره کیفیت افاده علم به وسیله اخبار متواتر

شیخ طوسی در ابتدای این مبحث قول کسانی را رد می‌کند که منکر افاده علم از طریق اخبار هستند، و در ادامه به اختلاف علما درباره کیفیت افاده علم به وسیله اخبار اشاره می‌کند و آرای اصولی اهل سنت در این زمینه را مطرح و نقد می‌کند و می‌گوید:

درباره کیفیت حصول این علم، در میان علما اختلاف نظر وجود دارد: ابوالقاسم بلخی و پیروانش معتقدند اخبار متواتری که افاده علم می‌کنند، افاده علمشان از

طریق اکتسابی است و شیخ ما ابو عبدالله نیز همین نظر را دارد. ابوعلی و ابوهاشم و بصریان و اکثر فقها و نیز اصحاب اشعری معتقدند افاده علم از طریق این اخبار ضرورتاً از فعل خداوند ایجاد می‌شود و بندگان در آن دخالت ندارند. شریف مرتضی نیز آن را تقسیم کرده و می‌گوید اخبار بلدان و وقایع و پادشاهان و هجرت نبی و مغازی او و اموری از این قبیل، هم جایز است ضرورتاً از فعل خداوند باشد و هم می‌تواند اکتسابی و از افعال بندگان باشد اما غیر از این، اموری مانند علم به معجزات نبی و علم به بسیاری از احکام شریعت و نیز نص حاصل از ائمه قطعاً اکتسابی و مستدل علیه است (طوسی، ۱۴۱۷: ۷۰/۱-۷۱).

این انتسابات را در کتب اصولی اهل سنت نیز می‌توان یافت، چنان‌که ابوالحسین بصری درباره کیفیت افاده علم به وسیله خبر متواتر می‌گوید: «علما درباره علم افاده‌شده به وسیله خبر متواتر اختلاف نظر دارند، شیوخ ما ابوعلی و ابوهاشم می‌گویند این علم ضروری است نه مکتسب، اما ابوالقاسم بلخی می‌گوید مکتسب است» (ابوالحسین بصری، ۱۳۸۴: ۸۱/۲)؛ همچنین، کلوذانی، از علمای حنبلی مذهب، می‌گوید:

علما درباره علم واقع از تواتر اختلاف دارند، شیخ ما می‌گوید ضروری است نه مکتسب، که قول جبایی و پسرش و نیز قول اکثر شافعیه است. ابوالقاسم بلخی و ابوالحسین بصری می‌گویند مکتسب است که قول دقاق از اصحاب شافعی نیز همین است (کلوذانی، ۱۴۰۶: ۲۲/۳-۲۴).

از نمونه‌هایی که مظنه اختصاصی بودن نقلش می‌رود ادله‌ای است که شیخ طوسی درباره کیفیت افاده علم به وسیله اخبار متواتر از ابوالقاسم بلخی نقل می‌کند و می‌گوید بلخی چنین استدلال می‌کند: ۱. علم ضروری از غیرمدرک حاصل نمی‌شود و مضمون خبر از بلدان دیگر خارج از ادراک و مکتسب است؛ ۲. علم به مخبر این اخبار بعد از تأمل در احوال مخبران حاصل می‌شود پس مکتسب است (طوسی، ۱۴۱۷: ۷۲/۱). این دلایل بلخی در کتب اصولی اهل سنت، خاصتاً کتب برجامانده از عصر شیخ طوسی، دیده نمی‌شود، اما با رجوع به کتاب *الدریعة* می‌فهمیم شیخ طوسی این قول ابوالقاسم بلخی را از استادش شریف

مرتضی برگرفته است، چنان‌که این ادله را عیناً شریف مرتضی از ابوالقاسم بلخی در کتاب *الذریعة* نقل می‌کند (نک: شریف مرتضی، بی‌تا: ۳۵۳)؛ همچنین، شریف مرتضی، چنان‌که شیخ طوسی نقل می‌کند، در این زمینه قول اکتساب را به ابوالقاسم بلخی و قول ضروری را به ابوعلی و ابوهاشم نسبت می‌دهد (همان: ۳۴۶-۳۴۷).

چنان‌که دیدیم نقل قول شیخ طوسی در این خصوص دقیق و صحیح است و آن را به استنباط از فروع و فتاوی علمای مذکور نسبت نمی‌دهد و ظاهراً در این مبحث آن را از طریق شریف مرتضی اخذ و نقل می‌کند، چنان‌که نقل ادله ابوالقاسم بلخی را از شریف مرتضی برگرفته است و کتاب *الذریعة* در اختصاص نقل آن، نسبت به کتاب *العدة* اولی است.

۳. ۲. آرای منقول درباره اراده معانی مختلف با لفظ واحد

یکی از مباحثی که در *العدة فی اصول الفقه* از آن بحث شده و از نظریات و آرای اصولیان اهل سنت نیز در این باره نقل‌هایی شده، بحث اراده معانی مختلف با لفظ واحد است. در این مبحث نقل‌های اختصاصی در کتاب *العدة* دیده می‌شود که در دیگر کتب نمی‌بینیم. شیخ طوسی در این باره به اختلاف اصولیان اشاره کرده و پس از تحریر محل نزاع علما، از ابوهاشم جبایی، ابوعبدالله و تابعانشان، مخالفت با اراده معانی مختلف با لفظ واحد را نقل می‌کند و از طرف دیگر به قائل شدن قاضی عبدالجبار به موافقت با اراده معانی مختلف با لفظ واحد جز درباره اراده اقتصار بر یک چیز و تجاوز از آن اشاره می‌کند. شیخ طوسی در این باره با ترجیح قول قاضی عبدالجبار، موافقت با اراده معانی مختلف با لفظ واحد حتی درباره اراده اقتصار بر یک چیز و تجاوز از آن را اختیار می‌کند (نک: طوسی، ۱۴۱۷: ۵۳/۱-۵۶).

این اقوال در کتب اصولی اهل سنت نیز که در همان دوران تألیف شده، نقل شده است؛ مثلاً ابوالحسن بصری مخالفت با اراده معانی مختلف از لفظ واحد را از ابوهاشم، ابوعبدالله و ابوالحسن کرخی، و نیز موافقت با آن را از ابوعلی و قاضی عبدالجبار (جز در اقتصار و تجاوز از آن) نقل می‌کند و خودش قول موافقت را ترجیح می‌دهد (ابوالحسن بصری، ۱۳۸۴: ۳۰۱-۳۰۱). همچنین، ابواسحاق شیرازی قول مخالف را در این زمینه از ابوهاشم و قول

جایگاه کتاب *العدة فی اصول الفقه* اثر شیخ طوسی در آرای ... / ۴۲۱

موافق را از ابوعلی نقل می‌کند، و خود موافقت با اراده معانی مختلف از لفظ واحد را ترجیح می‌دهد (شیرازی، ۱۴۰۳: ۱۸۴-۱۸۵).

کتاب *العدة* در مباحث بسیاری در نقل اقوال با کتاب *المعتمد* ابوالحسین بصری تشابه و اشتراک دارد؛ چنان‌که در این مبحث نیز این تشابه مشهود است و در این دو کتاب در ذکر مخالفان از ابوهایشم و ابو عبدالله نقل شده، هرچند ابوالحسین بصری علاوه بر آن دو به ابوالحسن کرخی نیز اشاره کرده و این نقل وی با نقل جصاص رازی (جصاص رازی، ۱۴۰۵: ۴۶/۱) در همین مبحث مقارنت دارد. در ذکر موافقان نیز هر دو به موافقت قاضی عبدالجبار اشاره کرده‌اند، اما در این باره نیز ابوالحسین بصری نقل از ابوعلی جبایی را به آن افزوده است، چنان‌که ابواسحاق شیرازی نیز این مسئله را از او نقل می‌کند (شیرازی، ۱۴۰۳: ۱۸۴).

مؤلف درباره نقل‌های اختصاصی، دیدگاه قاضی عبدالجبار معتزلی را نقل می‌کند، اما آنچه جالب توجه است روش نقل او است که الفاظی را از کتاب قاضی عبدالجبار، *العمد*، عیناً نقل می‌کند و شاید این از نمونه‌های جالب و منحصر به فرد کتاب شیخ طوسی باشد، چراکه کمتر می‌توان چنین نقل قول صریحی را درباره اقوال قاضی عبدالجبار، حتی در کتب اصولی اهل سنت، یافت. مؤلف در این باره می‌گوید:

ابوالحسن عبدالجبار بن احمد در این باره می‌گوید باید عبارت و آنچه سبب تعبیر از آن شده است مد نظر قرار گیرد؛ اگر عبارت میان دو چیز مختلف، مشترک باشد، هر گاه یکی از آن دو را اراده کند و صحیح نبود که دیگری را اراده کند و در واقع اراده دیگری محال بود، اراده اولی قطعی است؛ اما اگر مانعی درباره اراده دیگری موجود نبود، جایز است که هر دو معنا با هم اراده شود؛ زیرا در صورتی که صحیح است مخاطب هر کدام از معانی را با یک عبارت اراده کند و مانعی درباره اراده جمیع معانی هم موجود نباشد، پس می‌تواند تمام آن معانی را اراده کند. او می‌گوید می‌دانیم اگر شخصی به دوستش بگوید: «لا تنکح ما نکح أبوک» صحیح است که به وسیله این عبارت «عقد» و «وطی» اراده شود و اراده یکی از این دو، مانع اراده دیگری نیست. اما آنچه گفته‌ایم جایز نیست که با لفظ «أمر» هم «امر» و هم «تهدید» را اراده کند

به این دلیل است که آنچه عبارت با آن امر محسوب می‌شود که همان اراده مأمور به است با آنچه با آن «تهدید» محسوب می‌شود که عدم اراده و کراهت از مأمور به است، در تضاد است و محال است که شیئی واحد در یک زمان و بر یک وجه واحد و از یک مکلف واحد هم اراده شود و هم محل عدم اراده و کراهت واقع شود. آنچه می‌گوییم صحیح نیست که با یک عبارت چیزی اراده شود مگر آنچه بر وجهی برای آن وضع شده باشد به این علت است که صحیح نیست عبارتی در چیزی استعمال شود مگر اینکه آن را در حقیقت یا مجاز افاده کند و این مستلزم این نیست که نباید هر دو را با هم اراده کند. زیرا گرچه از لحاظ عدم منافات صحیح است که با فرموده خداوند «و لا تقتلوا النفس الّتی حرم الله» (اسراء: ۳۳) هم قتل نفس و احسان به مردم را اراده کرد و این منافاتی ندارد، اما صحیح نیست که اراده شوند، چراکه این عبارت برای هر دو معنا وضع نشده است؛ اما اگر تعبیر از این دو صحیح بود و عبارتی را یافتیم که برای دو معنای مختلف وضع شده بود، مانند لفظ «قرء» که هم برای «طهر» و هم «حیض» وضع شده است، در این حالت منافاتی ندارد که مخاطب هر دو را با هم اراده کند و دلیلی بر محال بودن این کار نداریم. همچنین، لفظ «نکاح» حقیقتاً برای «وطیء» و مجازاً برای «عقد» وضع شده است و اراده یکی از آن دو مانع اراده دیگری نیست، پس مانعی هم برای اراده جمیع این معانی برای لفظ «نکاح» وجود ندارد. اگر گفته شود آنچه مانع این کار است، این موضوع است که استعمال یک عبارت برای آنچه برایش وضع شده و عدول از آنچه در لغت برایش وضع شده، جایز نیست و این مانع اراده جمیع این معانی برای یک عبارت است زیرا با استعمال لفظ در آنچه برایش وضع شده منافات دارد، به او گفته می‌شود: آیا عبارت در آنچه برایش وضع شده استعمال می‌شود در صورتی که متکلم قصد افاده آن را داشته باشد یا اگر قصد اراده آن را هم نداشته باشد که آن را در آنچه برایش وضع شده استعمال کند، باز هم وضع به همین منوال است؟ اگر گفته شود: اراده «وطیء» و «عقد» با این کلمه متعذر است و تعذر آن را از درون خود احساس می‌کنیم به این دلیل از اراده هر دو معنا منع شده است، به او گفته می‌شود آنچه ادعای تعذرش را داری از جانب ما غیرمتعذر

جایگاه کتاب العدة فی اصول الفقه اثر شیخ طوسی در آرای ... / ۴۲۳

است و دلیلی بر تعلق بر چنین دلیلی نداریم. این الفاظ عیناً از او است که از کتاب العمد وی برگرفته‌ایم (طوسی، ۱۴۱۷: ۵۴/۱-۵۶).

در ادامه، شیخ طوسی قول قاضی عبدالجبار را ترجیح می‌دهد و می‌گوید: «این مذهب از مذهب ابوعبدالله و ابوهاشم به صواب نزدیک‌تر است و آنچه قاضی عبدالجبار می‌گوید سدید و در جای خود واقع است. و درباره کنایه و صریح نیز سخن بر همین منهای است» (همان: ۵۶/۱).

کتاب العدة فی اصول الفقه دو نقل اختصاصی دیگر دارد که در دیگر کتب اصولی ذکر نشده است، که آنها را از ابوعبدالله و قاضی عبدالجبار نقل می‌کند. یکی قولی است که شیخ طوسی آن را به قاضی عبدالجبار نسبت می‌دهد و نقدش می‌کند، چنان‌که می‌گوید:

درباره آنچه عبدالجبار ذکر کرده است که جایز نیست با لفظ واحد اقتضار بر یک چیز و تجاوز از آن را اراده کرد زیرا بین اراده زیاده و عدم اراده آن منافات وجود دارد، آنچه لایق مذهب صحیح است این است که باید بگوییم صحیح غیر این امر است، و باید گفته شود این امر ممتنع نیست، زیرا ممتنع نیست که اقتضار بر یک چیز و نیز مازاد بر آن بر وجه تخییر اراده شود و میان آنها منافاتی وجود ندارد و این فراتر از اراده طهر و حیض با لفظ واحد نیست که آن را جایز دانسته است و سخن در این باره هم به همان منوال است (همان: ۵۷/۱).

در قول دیگر، شیخ طوسی از ابوعبدالله نقل می‌کند:

درباره آنچه ابوعبدالله در خصوص قول نبی (یعنی: «لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب») می‌گوید که حمل آن بر «نفی اجزا» و «نفی کمال» ممکن نیست زیرا نفی یکی از این دو اقتضای ثبوت دیگری را دارد، چنین نیست که او استدلال می‌کند زیرا در صورتی که اجزا نفی شود کمال نیز نفی شده است و عملی که مجزی نباشد چگونه کامل خواهد بود؟ پس چگونه ادعا می‌کند در نفی یکی از آن دو، اثبات دیگری وجود دارد؟ همچنین، اگر کمال نفی شود مانع نفی اجزای آن نخواهد بود، زیرا در نفی آن اثبات اجزا وجود ندارد و نمی‌توان چنین چیزی را ادعا کرد (همان).

۳.۳. آرای منقول درباره اقتضای مرة یا تکرار صیغه امر

شیخ طوسی درباره اقتضای مرة یا تکرار صیغه امر، قول اقتضای مرة صیغه امر را به ابوالحسن کرخی و امام شافعی نسبت می‌دهد و می‌گوید: «دیدگاه اکثر متکلمان و ابوالحسن کرخی و ظاهر قول شافعی این است که صیغه امر اقتضای مرة دارد» (همان: ۱۹۹/۱-۲۰۰). نقل شیخ طوسی در این باره از ابوالحسن کرخی از اختصاصات کتاب *العدة* است که در سایر کتب اصولی به آن تصریح نشده است. درباره قولی که به امام شافعی نسبت داده شده، در کتاب‌های امام شافعی تصریحی در این خصوص یافت نشد و چنان‌که قول شیخ طوسی نیز همین را می‌رساند آنچه در این زمینه به امام شافعی نسبت داده می‌شود بنا بر فروعات و فتاوی او، و بنا بر حدس است. این نوع اشارات شیخ طوسی در نقل اقوال، تفاوت نقل‌های او و حسی یا حدسی بودنشان را برای مخاطب آشکار می‌کند و حسی بودن نقل دیگر اقوالی را که با این عبارات نقل نکرده است تقویت می‌کند. در انتساب اقوال به امام شافعی در این زمینه اختلافاتی در میان اهل سنت نیز وجود دارد؛ مثلاً ابوالمنقب زنجانی قول اقتضای تکرار را به امام شافعی نسبت می‌دهد (زنجانی، ۱۳۹۸: ۷۵)، در حالی که ابن سبکی از ابوحامد اسفراینی نقل می‌کند که کلام شافعی در فروع بر قول اقتضای مرة دلالت دارد (ابن سبکی، ۱۴۱۹: ۵۱۱/۲).

۳.۴. آرای منقول در این باره که اگر عموم به سبب خاصی وارد شده باشد آیا بر همان سبب قصر می‌شود؟

مؤلف در این باره که اگر عموم به سبب خاصی وارد شده باشد آیا بر همان سبب قصر می‌شود یا خیر، می‌گوید:

فقهها در این زمینه اختلاف نظر دارند؛ برخی از آنان می‌گویند: باید عموم را مقصور بر آن سبب بدانیم. برخی از اصحاب شافعی این نظر را دارند گرچه در کلام شافعی، این قول و غیر آن محتمل است. بقیه می‌گویند واجب است کلام بر ظاهرش حمل شود نه فقط بر سبب. این قول مذهب جماعتی از اصحاب شافعی و نیز مذهب ابوالحسن است. آنها می‌گویند در صورتی که

جایگاه کتاب *العدة فی اصول الفقه* اثر شیخ طوسی در آرای ... / ۴۲۵

حمل آن بر ظاهرش ممکن نباشد بر سبب محدود می شود (طوسی، ۱۴۱۷: ۳۶۸-۳۶۹).

سپس مؤلف دیدگاهش را در این باره مطرح می کند و ضمن بیان دلایلی بر صحت مذهب خویش، به قولی از ابو عبدالله بصری اشاره می کند:

یکی از این دلایل چیزی است که ابو عبدالله بصری ذکر می کند که می گوید نفس کلام پیامبر (ع) دلالت بر حکم است، و باید صفت کلام او در دلالت مد نظر قرار گیرد نه صفت غیر آن. اگر کلام عام بود دلالت آن مطابق دلالت عموم است و اگر خاص بود مطابق دلالت خاص است، چنان که صفت آن درباره امر و نهی و مباح بود مد نظر قرار می گیرد (همان: ۳۷۱/۱).

در این مبحث نیز شیخ طوسی قولی اختصاصی را از ابوالحسن کرخی نقل کرده که در سایر کتاب ها به آن تصریح نشده و به نقلش از اصحاب ابوحنیفه اکتفا شده است (امام الحرمین، بی تا: ۲۵۴/۱)، اما درباره قولی که به امام شافعی نسبت داده شده قاضی ابوبکر باقلانی نیز این قول را به همان صورت به امام شافعی منسوب کرده است (باقلانی، ۱۴۱۸: ۲۸۸/۳-۲۸۹)؛ همچنین، استدلالی که شیخ طوسی در این مبحث از ابو عبدالله بصری نقل می کند علی رغم جست و جوی بسیار، در دیگر کتب اصولی به نقلش اشاره ای نیافتیم و می توان این نقل را از اختصاصات شیخ طوسی در نقل اقوال اصولی اهل سنت انگاشت.

۳. ۵. آرای منقول در این باره که آیا آیاتی که تحریم در آنها به اعیان تعلق دارد، مجمل است؟

شیخ طوسی درباره مجمل نبودن حدیث پیامبر («لا صلاة إلا بطهور») به قولی از قاضی عبدالجبار اشاره کرده است:

عبدالجبار بن احمد معتقد است این حدیث مجمل نیست. او می گوید: زیرا حرف نفی در فعل شرعی وارد شده است و آنچه با عدم شرط مذکور واقع شود شرعی نخواهد بود، و مانند این است که بگوید: «لا صلاة شرعية إلا بطهور». لذا اگر نماز از غیر طهور واقع شود شرعی نخواهد بود و حرف نفی

حقیقتاً در آنچه در آن وارد شده، استعمال شده است. آنچه ما ذکر کردیم در صورتی صحیح است که حرف نفی در فعل شرعی وارد شود، اما در غیر این صورت باید دقت شود اگر در حکمی حقیقتاً وارد شود، در صورت عدم حصول شرط مذکور حکم به نفی آن داده می‌شود، و در صورتی که در خصوص فعلی وارد شود و معلوم باشد که همراه عدم شرط نیز فعل صحیح واقع می‌شود باید مجمل باشد. همچنین، تعلق به ظاهر قول پیامبر (ص)، «إنما الأعمال بالنیات»، صحیح نیست، زیرا در حالتی که حرف شرط بر فعلی واقع شده که وقوعش صحیح است اگرچه بدون آن شرط باشد، باید در صورت احتجاج، به غیر آن استناد شود. این عیناً الفاظ عبدالجبار در کتاب العمد بود که قولش به صواب نزدیک است (طوسی، ۱۴۱۷: ۴۴۳/۲).

این نقل قول شیخ طوسی از قاضی عبدالجبار را می‌توان از اختصاصات کتاب العمد به شمار آورد، چراکه در دیگر کتب اصولی به انتسابش به قاضی عبدالجبار تصریح نشده است؛ مثلاً ابوالحسین بصری درباره احادیث «لا صلاة الا بطهور» و «انما الاعمال بالنیات» می‌گوید خود او اینها را مجمل نمی‌داند. او استدلالی را که شیخ طوسی از جانب قاضی عبدالجبار مطرح کرده است، ذکر می‌کند اما آن را به کسی نسبت نمی‌دهد، بلکه در سیاق دلایل خود ذکر می‌کند (نک: ابوالحسین بصری، ۱۳۸۴: ۳۰۹/۱).

۳. ۶. آرای منقول درباره نسخ قرآن با سنت مقطوع بها و نسخ سنت با قرآن

شیخ طوسی در ابتدای این مبحث می‌گوید:

متکلمان معتزله و غیر آنان همگی، و جمیع اصحاب ابوحنیفه و مالک می‌گویند نسخ قرآن با سنت مقطوع بها جایز است. سیدنا مرتضی، رحمه الله، نیز همین نظر را دارد. شافعی و گروهی از فقها معتقدند این جایز نیست. شیخ ما ابو عبدالله نیز این قول را اختیار کرده است (طوسی، ۱۴۱۷: ۵۴۳/۲-۵۴۴).

سپس مؤلف ادله هر گروه را بیان می‌کند و در ضمنش برخی از دلایل را به طور معین به برخی از اصولیان نسبت می‌دهد، از جمله به استدلال برخی از مانعان جواز نسخ قرآن با

جایگاه کتاب العدة فی اصول الفقه اثر شیخ طوسی در آرای ... / ۴۲۷

سنت به آیه «لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴) اشاره می‌کند و می‌گوید ابوهاشم در این باره می‌گوید:

معنای آیه ۴۴ سوره نحل این است که تبلیغ و ادا کنی. زیرا «أداء» همان بیان است و هنگامی که آیه را بر این معنا حمل کردیم حق آن را در عموم به تمامی ادا کرده‌ایم، زیرا اداکننده تمام آن چیزی است که نازل شده است؛ و هر گاه آن را بر بیان که به معنای تفسیر است حمل کنیم، بر تخصیص حمل می‌شود و اگر امکان حمل آیه بر عموم باشد این کار بر حملش بر خصوص اولی است (طوسی، ۱۴۱۷: ۵۴۵/۲).

همچنین، شیخ طوسی می‌گوید:

قوی‌ترین استدلال مخالفان در این باب آیه «مَا نُنَسِّخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» (بقره: ۱۰۶) است و به این آیه از جهاتی استدلال می‌کنند. از جمله آنچه ابوالعباس بن سرجی ذکر می‌کند که هنگامی که خداوند متعال می‌فرماید: «نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» احتمال دارد منظور کتاب باشد و نیز غیر آن محتمل است. وقتی بعد از آن می‌فرماید: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» می‌دانیم که منظور از ماقبلش، چیزی است که خداوند مختص قدرت بر آن است که همان قرآن است. مانند این است که بگوید بهتر از آن یا مثل آن را از چیزی می‌آوریم که قدرت ما به آن اختصاص یافته است (همان: ۵۴۶/۲).

درباره دلیلی که از ابن سرجی نقل شده است به نقلش در دیگر کتب دست نیافتیم و می‌توان آن را از اختصاصات کتاب العدة دانست، اما چنان‌که از سیاق دلیلی که شیخ طوسی نقل می‌کند پیدا است ظاهراً این قولش ناظر به عدم جواز نسخ قرآن با سنت است، چنان‌که در الودائع می‌گوید: «قرآن به وسیله سنت نسخ نمی‌شود، زیرا قرآن فقط به وسیله قرآن نسخ می‌شود» (ابن سرجی، بی‌تا: ۶۶۹/۲)؛ شیرازی، ۱۴۰۳: ۲۶۴، و جبوری نیز جواز عقلی و عدم وقوع آن شرعاً قائل بوده است (شیرازی، ۱۴۰۳: ۲۶۴)، و جبوری نیز همین قول را به او نسبت می‌دهد (جبوری، ۱۴۰۹: ۱۸۶)، البته ابوالحسین بصری نیز این

دلیل را ضمن ادله مخالفان نقل می‌کند اما در انتسابش به کسی تصریح نمی‌کند (نک: ابوالحسین بصری، ۱۳۸۴: ۳۹۶/۱).

نتیجه

از نکاتی که با مطالعه کتاب *العدة* نمایان، و از خلال بررسی ترجیحات نویسنده کتاب پدیدار می‌شود، تمایل شیخ طوسی به آرای معتزله است، چراکه بیشترین آرای از اهل سنت که در کتاب نقل شده از ابوعلی، ابوهاشم، ابوعبدالله بصری، قاضی عبدالجبار و ابوالحسن کرخی است که این دسته از علما همگی معتزلی‌اند و بلکه از سران این مذهب فکری به شمار می‌روند، و شیخ طوسی نیز از طریق استادش شریف مرتضی از شاگردان قاضی عبدالجبار به این سلسله از علمای معتزله متصل می‌شود.

کتاب *العمد* قاضی عبدالجبار ظاهراً از منابع شیخ طوسی در تألیف کتاب *العدة* بوده است، چنان‌که شیخ طوسی در کتاب *العدة* در چند نمونه به اقوال قاضی عبدالجبار معتزلی اشاره می‌کند که سبب نقل قولش در این خصوص جالب توجه است؛ او نمونه‌هایی را عیناً از کتاب *العمد* قاضی عبدالجبار نقل می‌کند، چنان‌که در مبحث اراده معانی مختلف با لفظ واحد، ضمن نقل از قاضی عبدالجبار می‌گوید: «این الفاظ عیناً از قاضی عبدالجبار است که آن را همان‌گونه که در کتاب *العمد* ذکر کرده است، آورده‌ایم» (طوسی، ۱۴۱۷: ۵۶/۱)؛ او همچنین در فصل پنجم از باب ششم و در فصل هفتم از باب ششم کتاب *العدة* به همین صورت از کتاب *العمد* قاضی عبدالجبار نقل قول مستقیم می‌آورد. اینها را می‌توان از نمونه‌های اختصاصی کتاب *العدة* در نقل اقوال برشمرد، زیرا می‌دانیم کتاب *العمد* از کتبی است که در دوران بعد، از دسترس خارج شده و در کمتر کتاب اصولی اهل سنت می‌توان نقل قول مستقیم و صریحی از این کتاب یافت.

از نکاتی که با بررسی و مطالعه کتاب *العدة* حاصل می‌شود وجود اشتراکات و شباهت‌های بسیار در نقل اقوال و ادله میان کتاب *العدة* شیخ طوسی و *المعتمد* ابوالحسین بصری است. وجود اشتراکات و شباهت‌هایی میان منقولات مذکور در *العدة* فی *اصول الفقه*

جایگاه کتاب *العدة فی اصول الفقه* اثر شیخ طوسی در آرای ... / ۴۲۹

و *المعتمد* در مباحث مذکور، یا به این دلیل است که منبع این دو کتاب یکی است، چون از طرفی *المعتمد* شرح کتاب *العمد* قاضی عبدالجبار است، و از طرف دیگر چنانکه شیخ طوسی خودش اشاره کرده، کتاب *العمد* قاضی عبدالجبار از منابع او در تألیف کتاب *العدة* بوده است؛ یا اینکه خود کتاب *المعتمد* ابوالحسین بصری نیز از منابعی بوده که شیخ طوسی در تألیف کتاب *العدة* از آن استفاده کرده، که نظر به شباهت و اشتراکات بسیار میان این دو کتاب، این نظر بسیار محتمل تر است، گرچه شیخ طوسی صراحتاً در این باره چیزی نگفته، و فقط یک بار به نام ابوالحسین بصری اشاره کرده است (همان: ۳۴۳/۱).

افزون بر آن، با توجه به نمونه‌های اشاره‌شده در نقل آرا، و نیز در بیان ادله و استدلال‌ها می‌توان به این نتایج رسید:

۱. شیخ طوسی در تألیف کتاب اصولی‌اش بیشترین توجه را بعد از آرای اصولی امامیه، به مذهب اصولی معتزله داشته است.

۲. کتاب *العمد* قاضی عبدالجبار قطعاً، و کتاب *المعتمد* ابوالحسین بصری به ظن قریب به یقین از منابع شیخ طوسی در تألیف *العدة فی اصول الفقه* بوده است، چنانکه این کتاب در میان اهل سنت نیز از منابع اصلی اصول فقه به شمار می‌رود.

۳. اهتمام‌نداشتن شیخ طوسی به نقل و بررسی و تقریر آرا و ادله دیگر مذاهب فکری اصولی اهل سنت همچون مذاهب اصولی اشعری، حنبلی و اهل حدیث که ممکن است به دلایلی نظیر دوری مبانی فکری امامیه و این مذاهب فکری یا بحث روز نبودن این مذاهب فکری در بغداد باشد.

۴. *العدة فی اصول الفقه*، چنانکه در این مقاله اشاره شد، چه در نقل آرا و چه ضمن بیان ادله و تقریرات اختصاصاتی دارد:

الف. نقل اقوالی که صریحاً از کتاب *العمد* قاضی عبدالجبار صورت گرفته است، مانند نقل قول از قاضی عبدالجبار در مبحث اراده معانی مختلف با لفظ واحد.

ب. نقل از ابو عبدالله بصری درباره حمل‌نشدن «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» بر نفی اجزا و نفی کمال در آن واحد.

ج. نسبت دادن قول اقتضای مرة در صیغه امر به ابوالحسن کرخی.
د. نسبت دادن قول حمل عموم بر ظاهر آن و نه فقط بر سببی که به دلیل آن وارد شده است به ابوالحسن کرخی و نیز ذکر استدلالی از ابو عبدالله بصری در همین مبحث.
ه. نقل قول از قاضی عبدالجبار درباره مجمل نبودن آیات و احادیثی که تحریم در آنها به اعیان تعلق دارد.

و. نقل استدلالی از ابن سريج درباره آیه ۱۰۶ سوره بقره در مبحث نسخ.
لذا این مقاله با توجه به نتایج مذکور و با توجه به تألیف کتاب *العدة فی اصول الفقه* در قرن پنجم و وجود نقل آرا و ادله از بزرگان اصولی اهل سنت در این کتاب، به بررسی و مقایسه بیشتر درباره این منقولات فرا می خواند، خاصتاً نمونه‌هایی تحقیقی که به دنبال جست‌وجوی اختصاصاتی از جانب مؤلف این کتاب درباره نقل آرا و ادله بزرگانی از اصولیان اهل سنت مانند ابوعلی، ابوهاشم، قاضی عبدالجبار، ابوالحسن کرخی و ... باشد که کتاب‌هایشان به دست ما نرسیده و پل آشنایی ما با آرای این بزرگان، همانا دیگر کتب اصولی است که معاصر با کتاب *العدة فی اصول الفقه* تألیف شده است.

منابع

قرآن كريم.

ابن سبكي، تاج الدين ابى نصر (١٤١٩). رفع الحاجب عن مختصر ابن الحاجب، تحقيق: محمد معوض و عادل احمد عبد الموجود، بيروت: عالم الكتب، الطبعة الاولى.

ابن سريج، ابو العباس احمد بن عمر (بى تا). الودائع لمنصوص الشرائع، تحقيق: صالح بن عبد الله بن ابراهيم الدرويش، رساله دكتورى، مدينة المنورة: جامعة الإسلامية

ابن مرتضى، احمد بن يحيى (١٣٨٠). طبقات المعتزلة، تحقيق: سوسنه ديفلد، بيروت: دار مكتبة الحياة. ابو الحسين بصرى، محمد بن على بن طيب (١٣٨٤). المعتمد، تحقيق: محمد حميد الله، دمشق: معهد العلمى.

امام الحرمين، ابو المعالى عبد الملك بن عبد الله (بى تا). البرهان فى اصول الفقه، تحقيق: عبد العظيم الديب، قاهره: دار الانصار

باقلانى، ابوبكر محمد بن طيب (١٤١٨). التقريب والارشاد الصغير، تحقيق: ابو زنيد عبد الحميد بن على، بيروت: الرسالة، الطبعة الثانية.

جبورى، حسين بن خلف (١٤٠٩). الامام ابو العباس ابن سريج المتوفى سنة ٣٠٦ هـ. و آراؤه الأصولية، مدينة المنورة: الجامعة الإسلامية.

جصاص رازى، احمد بن على (١٤٠٥). الفصول فى الاصول، تحقيق: عجيل جاسم النشمى، كويت: وزارة الاوقاف، الطبعة الاولى.

زحيلي، محمد (١٤١٢). امام الجوينى امام الحرمين، دمشق: دار القلم، الطبعة الثانية.

زنجاني، محمود (١٣٩٨). تخرىج الفروع على الاصول، تحقيق: محمد اديب صالح، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية.

شافعى، محمد بن ادريس (١٣٥٨). الرسالة، تحقيق: احمد شاكر، مصر: مكتبة الحلبي، الطبعة الاولى.

شريف مرتضى، على بن حسين (بى تا). الذريعة الى اصول الشريعة، تحقيق: هيئت علمى مؤسسه امام صادق (ع)، قم: مؤسسه امام صادق (ع).

شيرازى، ابو اسحاق ابراهيم بن على (١٤٠٣). التبصرة فى اصول الفقه، تحقيق: محمد بن حسن هيتو، دمشق: دار الفكر، الطبعة الاولى.

طوسى، ابو جعفر محمد بن حسن (١٤١٧). العدة فى اصول الفقه، تحقيق: محمدرضا انصارى قمى، قم: ستاره، الطبعة الاولى.

٤٣٢ / پژوهش‌نامه مذاهب اسلامی، سال نهم، شماره هفدهم

کُلُودَانِي، ابو الخطاب محفوظ بن احمد (١٤٠٦). التمهيد، تحقيق: مفيد محمد ابو عمشة (جزء ١-٢) و محمد بن علي بن ابراهيم (جزء ٣-٤)، مكة المكرمة: مركز البحث العلمي و إحياء التراث الإسلامي جامعة أم القرى، الطبعة الاولى.

مفيد، محمد بن محمد بن نعمان (١٤١٣). التاكرة باصول الفقه، تحقيق: شيخ مهدي نجف، قم: كنز جهماني هزاره شيخ مفيد، چاپ اول

References

The Holy Quran

- Abu al-Hosayn Basri, Mohammad ibn Ali ibn Tayyeb. 1965. *Al-Motamad (The Trusted)*, Researched by Mohammad Hamidollah, Damascus: Scientific Institute. [in Arabic]
- Baghelani, Abu Bakr Mohammad ibn Tayyeb. 1998. *Al-Taghrib wa al-Ershad al-Saghir (Small Approximation and Guidance)*, Researched by Abu Zanid Abd al-Hamid ibn Ali, Beirut: Al-Resalah, Second Edition. [in Arabic]
- Ibn Mortaza, Ahmad ibn Yahya. 1961. *Tabaghat al-Motazalah (Mutazilite Classes)*, Researched by Susna Difeld, Beirut: Life Library Press. [in Arabic]
- Ibn Sabki, Taj al-Din Abi Nasr. 1999. *Raf al-Hajeb an Mokhtasar Ibn Hajeb*, Researched by Mohammad Mewaz & Adel Ahmad Abd al-Mawjud, Beirut: World of Books, First Edition. [in Arabic]
- Ibn Sorayj, Abu al-Abbas Ahmad ibn Omar. n.d. *Al-Wadae le Mansus al-Sharae*, Researched by Saleh ibn Abdollah Ibrahim al-Darwish, PhD Thesis, Medina: Islamic University. [in Arabic]
- Imam of the Two Holy Mosques, Abu al-Maali Abd al-Malek ibn Abdollah. n.d. *Al-Borhan fi Osul al-Feghh (The Proof in the Principles of Jurisprudence)*, Researched by Abd al-Azim al-Dib, Cairo: House of Companions. [in Arabic]
- Jaburi, Hasan ibn Khalaf. 1989. *Al-Imam Abu al-Abbas ibn Sorayj al-Motewaffa Sanah 306 AH wa Araoh al-Osuliyah (Imam Abu al-Abbas Ibn Sorayj Who Died in the Year 306 AH and His Fundamental Views)*, Medina: Islamic University. [in Arabic]
- Jassas Razi, Ahmad ibn Ali. 1985. *Al-Fosul fi al-Osul (Chapters in the Principles)*, Researched by Ojayl Jasem al-Nashmi, Kuwait: Ministry of Endowments, First Edition. [in Arabic]
- Kalwazani, Abu al-Khattab Mahfuz ibn Ahmad. 1986. *Al-Tamhid (Prelude)*, Researched by Mofid Mohammad Abu Amshah (part 1-2) & Mohammad ibn Ali ibn Ibrahim (part 3-4), Mecca: Center for Scientific Research and Revival of Islamic Heritage, Omm al-Ghora University, First Edition. [in Arabic]
- Mofid, Mohammad ibn Mohammad ibn Noman. 1993. *Al-Tazkerah be Osul al-Feghh (Handbook of the Principles of Jurisprudence)*, Researched by Sheikh Mahdi Najaf, Qom: The World Conference of al-Sheikh al-Mofid, First Edition. [in Arabic]

- Shaf'ei, Mohammad ibn Edris. 1940. *Al-Resalah (Treatise)*, Researched by Ahmad Shaker, Egypt: Al-Halabi Press, First Edition. [in Arabic]
- Sharif Mortaza, Ali ibn Hosayn. n.d. *Al-Zariah ela Osul al-Shariah*, Researched by Faculty of Imam Sadegh (AS) Institute, Qom: Imam Sadegh (AS) Institute. [in Arabic]
- Shirazi, Abu Ishagh Ibrahim ibn Ali. 1983. *Al-Tabserah fi Osul al-Feghh (Insight into the Principles of Jurisprudence)*, Researched by Mohammad ibn Hasan Hitu, Damascus: Thought House, First Edition. [in Arabic]
- Tusi, Abu Jafar Mohammad ibn Hasan. 1997. *Al-Oddah fi Osul al-Feghh*, Researched by Mohammad Reza Ansari Qomi, Qom: Star, First Edition. [in Arabic]
- Zanjani, Mahmud. 1978. *Takhrij al-Foru ala al-Osul*, Researched by Mohammad Adib Saleh, Beirut: Al-Resalah Institute, Second Edition. [in Arabic]
- Zohayli, Mohammad. 1992. *Imam al-Jowayni Imam al-Hamayn (Imam al-Jowayni, Imam of the Two Holy Mosques)*, Damascus: House of Pen, Second Edition. [in Arabic]